نگاهی به روابط تجاری رژیم پهلوی و ایالات متحده

تبدیل ایران به بازار کالاهای آمریکایی

■ رضا سرحدی ■

کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ با همکاری انگلیس و آمریکا، تغییرات شگرفی را در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ایران ایجاد کرد. مهم‌ترین این تغییرات در عرصه اقتصادی شکل گرفت و آمریکا تبدیل به قدرت اقتصادی برتر در ایران شد. این برتری پیامدهای زیادی را برای اقتصاد ایران داشت که یکی از این پیامدها، تبدیل ایران به بازار مصرف کالاهای آمریکایی بود. نوشتار پیش رو به روند تدریجی تبدیل شدن ایران به بازار کالاهای آمریکایی پس از کودتای ۲۸ مرداد خواهد پرداخت.

■ **کودتای ۲۸ مرداد و نفوذ آمریکا**

برنامه‌ریزان کودتای ۲۸ مرداد به دنبال آن بودند تا دولتی را سرنگون کنند که در برابر یکی از بزرگ‌ترین امپراتوری‌های اروپایی ایستاده بود. این کودتا به جنبشی پایان بخشید که خواهان حق بهره‌برداری عادلانه از منبع ثروت ملی خود بود. با براندازی دولت محمد مصدق، دولتی را بر سر کار آوردند که به همه خواسته‌های آنان تن می‌داد. این کودتا پایانی بود بر یکه‌تازی انگلیس در ایران و آغازی بود بر نفوذ همه‌جانبه آمریکا در عرصه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی که بنا بر مقتضیات نوشتار حاضر، چگونگی نفوذ اقتصادی در ادامه خواهد آمد.

■ **برنامه‌ریزی آمریکا برای ایران و نفوذ اقتصادی آن**

در تاریخ اقتصاد ایران در سده‌های اخیر، اجرای ۳ برنامه عمرانی سوم، چهارم و پنجم یعنی از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۶ جایگاه ویژه و ممتازی دارد. در این دوره ۱۵ ساله، ساختار اقتصادی- اجتماعی و به‌تبع آن سیمای سیاسی ایران دگرگون شد به طوری که صنعت و نفت به جای کشاورزی همراه با پیوندهای ژرف اقتصادی و سیاسی با بلوک غرب برقرار شد. نکته مهم در این برنامه‌ریزی‌ها نقشی است که آمریکا بر عهده می‌گیرد. این نقش باعث شد برنامه‌ریزی برای اقتصاد ایران به گونه‌ای پیش رود که ایران را تبدیل به بازار مصرف کالاهای آمریکایی کند. «تاس‌اچ مک‌لئود» سرپرست اجرایی گروه مشاوران هاروارد معتقد است مشاوران برنامه‌ریزان ایران دارای محدودیت‌هایی به لحاظ میزان آگاهی درباره محیط پیرامون خود بودند و این مشاوران حتی نمی‌توانستند به زبان پارسی ارتباط برقرار کنند. وی بیان می‌کند انگلیسی نوشتن این برنامه‌ها یک ادعا را دامن می‌زد که برنامه سوم اساساً مظهر افکار بیگانه است، بنابراین طی سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد، برنامه‌ریزی‌های اقتصادی با کمک آمریکا جهت اقتصاد ایران را تغییر داد و به سمت تبدیل شدن به بازار مصرف کالاهای آمریکایی سوق پیدا کرد.

■ **جنگ‌افزارهای آمریکایی و اقتصاد ایران**

پس از قرارداد کنسرسیوم بار دیگر درآمد نفت برقرار شد و شاه و دربار جزو نخستین کسانی بودند که از این درآمد سرشار بهره می‌بردند. قدرت هر روز شخصی‌تر می‌شد به طوری که شرکت ملی نفت ایران محرمانه و به‌طور مستقیم بخشی از درآمد نفت را به حساب شاه واریز می‌کرد. این مبلغ در سال ۵۵ دست‌کم یک میلیارد دلار بود. این ثروت زمینه‌ساز آن شد که شاه با تأسیس نهادهای مختلف به ثروت و درآمد خود بیفزاید. در کنار این افزایش ثروت، شاه به دنبال افزایش قدرت ماشین سرکوب افتاد و نیروهای مسلح بین ۲۵ تا ۴۰ درصد بودجه کشور را تا سال ۵۰ جذب کردند. این روند زمینه‌ساز خرید جنگ‌افزار از آمریکا به عنوان کشور قدرتمند در ایران شد و تنها در بین سال‌های ۱۳۵۵-۱۳۵۱ حدود ۱۰ میلیارد دلار صرف خرید جنگ‌افزار از آمریکا شد. این هزینه‌ها سهم عمده‌ای از بودجه را به خود اختصاص داده بود که مقدار عظیمی از این پول به خزانه آمریکا وارد می‌شد.

■ **استراتژی صنایع سنگین و نادیده گرفتن توان داخلی**

تأثیر ملاحظات سیاسی بر فرآیند سیاست‌گذاری اقتصادی و رؤیاهای بلندپروازانه شاه در برنامه‌های اقتصادی، منجر به اتخاذ تصمیمی شد که دولت به سرکردگی شاه، استراتژی صنایع سنگین و صنعتی شدن شتابان را در پیش گرفت. این استراتژی نیاز به ادوات و دستگاه‌هایی داشت تا دستیابی به آن امکانپذیر شود. شاه با نادیده گرفتن استعداد و توان داخلی، اقداماتی را به انجام رساند که محور آن، نادیده گرفتن توان داخلی و وابستگی اقتصادی به قدرت‌های بزرگ بود، به نحوی که «علینقی عالیخانی» که بین سال‌های ۴۱ تا ۴۸ وزیر اقتصاد ایران بود، از آن به «کارخانه خریدن» یاد می‌کند و درباره یکی از چیزهای خریداری شده می‌نویسد: «جزء چیزهایی که وارد کرده بودند درهای بزرگ آهنی بود که در کارگاه را می‌بست... از پیش پا افتاده‌ترین چیزهایی که در خیلی از روستاها می‌توانستند آن را بسازند». همچنین خاطره‌ای را بیان می‌کند که عکسی از شاه منتشر شده بود در حال بازدید از سربازان ایرانی که روی کمربند آنان علامت «US Army» به چشم می‌خورد که بحث‌هایی را به‌وجود آورد. نادیده گرفتن توان داخلی باعث شده بود کشور آمریکا نه‌تنها به صنایع اکتفا نکند، بلکه نیروی انسانی زیادی را نیز به سازمان‌های ایرانی وارد کند، به نحوی که «احسان نراقی» در ملاقات‌های خود با شاه از قرارداد ۳ ساله خدمات شرکت آمریکایی «بل» با ایران، به عنوان یکی از عوامل نارضایتی ایرانی‌ها یاد می‌کند. این شرکت قراردادی ۳ ساله با ایران منعقد کرده بود که ۱۲۵۰ کارشناس به ایران اعزام داشته و ایران برای هر یک از این کارشناسان باید سالانه ۲۰۰ هزار دلار به شرکت بل پرداخت می‌کرد. منطقی که نگاه کنیم می‌بینیم آن که برای ساختن تمدن بزرگ خیز بر می‌دارد باید کار خود را از انسان‌ها و با تربیت یک جمع متخصص بومی آغاز کند، همان تفکری که محمدرضاشاه حاضر به پذیرفتنش نبود. بر همین اساس «ریچارد کاپوچینسکی» در کتاب «شاهنشاه» تمدن بزرگ شاه را برای ایرانیان یک «تحقیر بزرگ» می‌داند.

■ **صادرات و واردات غیر نفتی ایران و آمریکا**

در سال‌های ریاست‌جمهوری جانسون در دهه ۴۰ و پس از آن ریاست‌جمهوری دوست قدیمی شاه، «ریچارد نیکسون» همکاری ایران و آمریکا بیشتر شد و در این دهه رشته‌های سرسپردگی رژیم ایران به ایالات متحده آمریکا استوارتر شد. این سرسپردگی در میزان صادرات و واردات غیرنفتی ایران و آمریکا قابل مشاهده است، به نحوی که سال ۴۴ واردات ایران ۱۷۰ میلیون دلار و صادرات ایران ۱۹ میلیون دلار و موازنه آن منفی ۱۵۱ میلیون دلار بود. این میزان در سال ۵۲ بشدت افزایش پیدا می‌کند و واردات از ایالات متحده آمریکا به ۴۸۷ میلیون دلار می‌رسد و صادرات به این کشور ۵۴ میلیون دلار می‌شود که موازنه شکل گرفته در این سال نیز منفی ۴۳۳ میلیون دلار است. کمک‌های اقتصادی آمریکا به ایران یکی دیگر از موارد بسیار مهم برای وابستگی ایران و نفوذ کالاهای آمریکایی در کشور بود، به نحوی که پس از کمک‌های آمریکا واردات مواد غذایی بین سال‌های ۱۳۵۳- ۱۳۵۰ از ۲۰۸ میلیون دلار به ۱۵۵۸ میلیون دلار رسید. پس از رسوایی «واترگیت» در تابستان ۵۳ که منجر به استعفای «نیکسون» شد، «جرالد فورد» بر سر کار آمد. در این دوره با ابقای «هنری کیسینجر» در وزارت خارجه، تغییر چندانی در سیاست خارجی آمریکا نسبت به ایران روی نداد. در این دوره، کیسینجر مسافرت‌های زیادی به ایران انجام داد که منجر به تشکیل کمیسیون مشترک همکاری‌های اقتصادی ایران و آمریکا شد. تداوم مسافرت‌های مکرر هنری کیسینجر که نقش اصلی را در روابط نظامی و اقتصادی ۲ کشور ایفا کرد و سهم بسزایی در نفوذ اقتصادی ایالات متحده آمریکا در ایران داشت، منجر به آن شد تا در سال ۵۵ بزرگ‌ترین قرارداد منعقده در تاریخ روابط ۲ کشور به امضا برسد. ایران به صورت یکی از شرکای بزرگ آمریکا درآمد و بر اساس این قرارداد، حجم مبادلات ۲ کشور تا سال ۵۶ به ۴۰ میلیارد دلار بالغ می‌شد. بدین ترتیب ایالات متحده آمریکا موفق شد سلطه اقتصادی خود را در ایران بیش از پیش تحکیم بخشد و در کنار تبدیل ایران به بزرگ‌ترین بازار صادرات برای کالاهای ساخت آمریکا، توانست دلارهای حاصل از فروش نفت ایران را جذب اقتصاد خود کند. بنابراین تجارت خارجی ایران در دست ایالات متحده آمریکا قرار گرفت و واقعیتی است انکارناپذیر که ایران در مقابل حجم عظیم واردات خود از ایالات متحده آمریکا، مقادیر اندکی کالا به آن کشور صادر می‌کرد. کسری موازنه شدیدی بین واردات و صادرات ایران با آمریکا برقرار بود. این تفاوت خود به‌خوبی بیانگر تسلط عمیق آمریکا بر اقتصاد و بازارهای ایران است و این وضعیت تا فروپاشی رژیم محمدرضا شاه ادامه یافت.

■ **نتیجه‌گیری**

از خلال ارقام و اعداد مشاهده می‌شود چگونه جامعه ایران و ساختار اقتصادی آن از شرایط سنتی به سمت صنعتی با سرعت در حال گذار بود. آنچه در این گذار حائز اهمیت است، نفوذ اقتصادی آمریکا به عنوان یک قدرت برتر در ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ است. آمریکا، ایران را کشوری یافته بود که می‌تواند بازار مصرف خوبی را برای کالاهای این کشور رقم بزند بنابراین این بازار مصرف برای آمریکا بتدریج شکل گرفت.

منبع: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

نواندیشی در ۲ جبهه حوزه و دانشگاه

سیدمحسن موسوی‌زاده‌جزایری: از ابتدای دهه ۴۰ و شروع علنی مبارزات امام خمینی(ره) علیه شاه، بخشی از روحانیان که از مدت‌ها پیش به دنبال تحول در جامعه و ارتباط بیشتر با جوانان بودند و دغدغه اسلام سیاسی داشتند، جذب آموزه‌های امام شدند و مبارزات انقلابی را شروع کردند. یکی از این روحانیان، شهید بهشتی بود که فعالیت‌های او در ۲ دهه قبل از انقلاب اسلامی در حوزه‌های مختلف و بویژه ارتباط با جوانان و دانشجویان نقش بسزایی در بنیان‌های فکری این انقلاب داشت. در این نوشتار درصددیم نقش او در مبارزه با حکومت پهلوی را مرور کنیم. «سیدمحمد بهشتی» ۲ آبان ۱۳۰۷ در اصفهان در یک خانواده روحانی به دنیا آمد. تحصیلات خود را از ۴ سالگی شروع کرد و پس از اتمام تحصیلات ابتدایی، به دبیرستان سعدی رفت. سال ۱۳۲۱ به علت جاذبه تحصیل علوم حوزوی در مدرسه علمیه صدر اصفهان فراگیری ادبیات عرب، فقه، اصول و منطق و دروس ابتدایی فلسفه را آغاز کرد. او سپس به قم مهاجرت کرد و از استادانی مانند «آیت‌الله محقق‌داماد(ره)»، «آیت‌الله اردکانی(ره)» و «امام خمینی(ره)» بهره برد. سال ۱۳۲۸ سیدمحمد در جلسات گفتار ماه- که از سوی دانشگاهیان مبارز مسلمان در تهران برگزار می‌شد- شرکت کرد. سال ۱۳۲۹ وارد دانشکده معقول و منقول دانشگاه تهران شد. بهشتی سال ۱۳۳۰ همسو با نهضت ملی مردم ایران، در ستاد اعتصاب تلگرافخانه اصفهان حضور یافت و به سخنرانی پرداخت؛ برای همین به شهربانی احضار شد. سال ۱۳۳۵ وارد تحصیلات دوره دکترا شد. در همین دوران تغییر شیوه تدریس در حوزه علمیه به دغدغه او تبدیل شد؛ برای همین سال ۳۹ با جمعی از مدرسین حوزه علمیه درصدد تهیه یک برنامه به‌منظور سازماندهی این امر برآمد. در همین دوران مقالاتی با عنوان حکومت در اسلام و قانون علیت در دین و علم را به نگارش درآورد. باید در نظر داشت که بهشتی زمانی درباره حکومت اسلامی و مسائل اجتماعی از دید اسلام مقاله ارائه می‌داد که افراد سنتی در حوزه علمیه به این مسأله نگاه خوبی نداشتند. به‌طور کلی گفتمان سنتی در این زمان اعتقادی به تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت نداشت و از حضور فعالانه در سیاست پرهیز می‌کرد. شهید بهشتی سال ۴۱، همراه دکتر مفتح کانون دانش‌آموزان قم را تأسیس کرد. از اقدامات دیگر او تاسیس مدرسه علمیه حقانی با کمک «حاج‌علی حقانی» در اوایل دهه ۴۰ بود. وی همچنین به کمک جمعی از فضلای حوزه علمیه به تشکیل گروهی تحقیقاتی پیرامون حکومت در اسلام اقدام کرد. در همین زمان بهشتی توسط سازمان امنیت ساواک از قم به تهران انتقال یافت. سال ۴۳ در تهیه برنامه جدید تعلیمات دینی مدارس شرکت کرد. هدف از تشکیل چنین مدارسی این عقیده بود که دانش‌آموختگان قدیم مدارس حوزوی کمتر می‌توانند با جوانان ارتباط برقرار کنند، از این رو تلاش شد از این طریق با نسل جوان ارتباط بیشتری برقرار شود، همچنین تربیت دینی جوانان که در مدارس رسمی به آن توجه کمی می‌شد نیز مورد توجه چنین افرادی بود.افزون بر اینها بهشتی تلاش کرد با ایجاد مدارس جدید حوزه علمیه، توجه به مسائل جدید و علوم روز را نیز وارد مسائل آموزش دینی کند. بر همین اساس او به تاسیس حوزه علمیه حقانی دست زد. افرادی که در این مدرسه تحصیل می‌کردند به دلیل جو حاکم بر آن با مسائل سیاسی بیشتر آشنا بودند؛ برای همین وارد مبارزات می‌شدند. بر این اساس مدرسه حقانی یکی از مهم‌ترین پایگاه‌های انقلاب اسلامی در قم بوده است. بهشتی در همان اوایل دهه ۴۰ به دلیل تفکر روشنگرانه‌ای که از دین داشت، مورد توجه جریان‌هایی قرار گرفت که می‌خواستند هم مسلمان باشند و هم به مبارزه دست بزنند. «لطف‌الله میثمی» عنوان می‌کند اوایل دهه ۴۰ همراه «حنیف‌نژاد» به قم رفت و نخست با «هادی خسروشاهی» ملاقات کرد و سپس نزد آیت‌الله بهشتی در مدرسه دین و دانش رفت. این دو هنگام ملاقات با آیت‌الله بهشتی از او خواستند خط‌مشی برآمده از قرآن را به آنها نشان دهد. بهشتی پاسخ داد: «مسأله قابل تأملی است.» و سپس در این جلسه کتاب‌هایی را به آنها پیشنهاد داد تا بتوانند میزان اطلاعات دینی خود را افزایش دهند. شهید بهشتی سال ۴۴ به توصیه مراجع تقلید برای سازماندهی فعالیت‌ها و مدیریت و توسعه مرکز اسلامی هامبورگ، به آلمان رفت. ایفای نقش کلیدی در تأسیس و توسعه اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا (گروه فارسی‌زبان) و انتشار کتاب‌های «صدای اسلام در اروپا» و مقالاتی چند و مسافرت به عراق و دیدار با حضرت امام و «آیت‌الله صدر» و سفر به لبنان و دیدار با «امام موسی صدر» از جمله دستاوردهای او در این سال‌هاست. بهشتی در آلمان نقش بسزایی در ایجاد انجمن اسلامی دانشجویان داشت به‌طوری که بر اساس اظهارنظر افرادی که در آن زمان دانشجو بودند، جوانان مسلمان برای تشکیل انجمن اسلامی با او مشورت می‌کردند. «صادق طباطبایی» در این‌باره می‌گوید ما تا قبل از تشکیل انجمن اسلامی زیر نظر یک سازمان بین‌الملل دانشجویان به نام «مسو» بودیم. در یک مقطعی سازمان تحت تأثیر اخوانی‌ها قرار گرفت و بعدها نیز مطرح شد که یک نفر باید به‌عنوان خلیفه در رأس سازمان باشد. برای همین به این نتیجه رسیدیم که باید خودمان سازمان جدایی تأسیس کنیم. این را با آقای بهشتی در میان گذاشتیم و ایشان کار ما را تایید کرد.آیت‌الله بهشتی در همین زمان به مناسبت تشکیل اتحادیه انجمن اسلامی دانشجویان در اروپا (گروه فارسی‌زبان) پیامی را صادر کرد که در آن بر ضرورت توجه به بعد عبادی، اجتماعی و سیاسی اسلام تأکید شده بود. بهشتی می‌گوید دانشجویانی که بتازگی به اروپا می‌آیند به پناهگاه اجتماعی اسلام نیاز دارند و انجمن باید چنین نقشی را ایفا کند. صادق طباطبایی درباره تأثیر شهید بهشتی بر جنبش دانشجویی می‌گوید: «آیت‌الله بهشتی هم از لحاظ عقیدتی و هم از جنبه سیاسی پشتوانه خوبی برای دانشجویان مسلمان بودند در مقابل اندیشه مارکسیستی و وابستگان ایرانی آن که غرق در چارچوب بافته‌های حزبی و تشکیلاتی بودند. پیش از این دانشجویان مسلمان ایرانی احساس ضعف می‌کردند و اعتمادبه‌نفس نداشتند اما با آمدن شهید بهشتی و برقراری ارتباط با ایران و نیز ارتباط دانشجویان با فعالیت‌های فرهنگی در داخل کشور، رفته‌رفته آن حالت ضعف برطرف شد و دانشجویان به سلاح ایدئولوژیکی اسلامی مجهز شدند». شهید بهشتی بعد از بازگشت به ایران در سال ۴۹ به دلیل فعالیت‌هایی که در آلمان داشت ممنوع‌الخروج شد. او در این زمان به آموزش‌وپرورش برگشت و در تدوین کتاب‌های درسی تعلیمات دینی با افرادی مانند شهید محمدجواد باهنر همراهی کرد. بهشتی در همین سال‌ها نقش مهمی در هدایت فکری مبارزان داشت به‌طوری که زمانی که اختلافاتی درباره سخنرانی‌های دکتر شریعتی در حسینیه ارشاد به‌وجود آمد او تلاش کرد این مسائل را حل‌وفصل کند. بهشتی خودش در این‌باره گفته است: موضع من در برابر شریعتی و کارهای او بهره‌برداری صحیح است؛ نه لگدکوب کردن و نه ستایش کردن و بالا بردن. همچنین بهشتی در دهه ۵۰ نیز نقش بسزایی در حل مسائل اندیشه‌ای مبارزان داشت به‌طوری که سال ۵۵ و بعد از تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق و مارکسیست شدن آنها، مبارزان درون زندان تصمیم گرفتند در ارتباط با ضعف بنیان‌های مذهبی زندانیان نامه‌ای به بهشتی و مطهری نوشته و از این دو راهنمایی بخواهند. بهشتی در حالی که در ایران بود همچنان با دانشجویان مسلمان خارج از کشور مکاتبه داشت و آنها را راهنمایی می‌کرد. بر همین اساس او سال ۵۷ برای حل اختلاف‌های نیروهای مبارز مسلمان مقیم خارج از ایران، به آمریکا و اروپا سفر کرد، همچنین بعد از بازگشت از این سفر، در تشکیل جامعه روحانیت مبارز تهران نقش مهمی ایفا کرد. مروری بر فعالیت‌های مبارزاتی شهید بهشتی در قبل از انقلاب اسلامی نشان‌دهنده توجه او به مسائل بنیادین فکری و علمی است. او در این سال‌ها در تشکیل مدرسه علمیه جدید و همچنین راه‌اندازی نشریات آگاهی‌بخش به جوانان، مشارکت فعالی داشت؛ همچنین از تلاش‌های او می‌توان به ترویج آموزه‌های اسلامی و تقویت جایگاه دانشجویان مسلمان در خارج از کشور اشاره کرد.

کودتای ۲۸ مرداد و عبرت‌آموزی از سیاست خارجی آمریکا

دکتر جواد حق‌گو: اگر دولت آمریکا و سیاست خارجی آن را اصلی‌ترین متغیر حاکم بر پویایی‌های روابط بین‌الملل در یک سده اخیر بدانیم، سخنی گزاف بر زبان نرانده‌ایم. بنابراین تحولات داخلی بسیاری از کشورهای جهان از جمله ایران را نیز باید تا حد زیادی نشأت‌گرفته از نوع کنشگری دولت آمریکا در عرصه سیاست خارجی دانست. درباره سیاست خارجی این کشور و به‌تبع، سیاست خاورمیانه‌ای آن بحث‌های مفصلی شده است. برخی صاحبنظران، سیاست خارجی آمریکا در دوران حکمرانی دموکرات‌ها را متفاوت از سیاست خارجی این کشور در دوران حکمرانی جمهوری‌خواهان می‌دانند. پیروان این دیدگاه معتقدند با دموکرات‌ها، به‌دلیل مشی دموکرات و تمایلات صلح‌گرایانه، بیش از رقبای جمهوری‌خواهشان می‌توان تعامل کرد اما واقعیت آن است که مروری بر تاریخ دیپلماسی این دولت، لااقل در دوران پس از جنگ دوم جهانی، خلاف این نظر را اثبات می‌کند.هر سه مکتب اصلی حاکم بر جهت‌گیری رهبران آمریکا در حوزه سیاست خارجی، یعنی همیلتونیسم، جکسونیسم و ویلسونیسم، به‌رغم تفاوت‌های ظاهری‌ای که با یکدیگر دارند، در نهایت به‌دنبال تحقق تمایلات استعمارگرانه دولت آمریکا هستند. منتها تفاوت در راه‌های تحقق این منافع استعمارگرانه است. در این نگرش، گاه ارزش‌های آمریکایی و تلاش برای تحقق آنها راهی برای تأمین منافع استعماری دولت آمریکا باز می‌کند و گاه منافع عیان استعماری بدون هرگونه حجاب و پوشش فریبکارانه. مروری بر تاریخ معاصر ایران، آن‌هم در دوران کنونی که به نظر می‌رسد بسیاری از حوادث تاریخ روابط بین‌الملل در آستانه تکرار قرار گرفته است، شاهدی بر این ادعاست. تاریخ پرفرازونشیبی که در آن تقابل قدرت‌هایی چون ایالات‌متحده با خواست ملت‌ها گاه در لفافه ارزش‌های آمریکایی و گاه عاری از هرگونه سیاست‌ورزی و مصلحت‌سنجی و به‌طور کاملاً عیان شکل می‌گرفت.به شهادت تاریخ، دولت آمریکا تاکنون از روش‌های مختلفی برای پیشبرد منافع استعماری خود بهره برده است. کودتا اصلی‌ترین ابزار سیاست آمریکا بویژه در چند دهه نخست آغاز جنگ سرد بوده است؛ ابزاری که بهره‌مندی از آن هیچ‌گونه محدودیتی از سوی دولتمردان ایالات‌متحده نداشته و فارغ از دموکرات یا غیردموکرات بودن آنها، بسته به منافع دولت آمریکا، از این ابزار ضددموکراسی استفاده شده است. نقش‌آفرینی دولت ایالات‌متحده در تقابل با دولت ملی محمد مصدق و سرنگونی حکومت مشروع وی با استفاده از این ابزار را باید نمونه‌ای آشکار از سیاست‌های استعمارگرانه و ضددموکراسی دولت آمریکا به‌شمار آورد. اگرچه کودتای ۲۸ مرداد در دوران ریاست‌جمهوری آیزنهاور رقم خورد ولی ریشه‌های قطعی آن را باید در دوران ریاست‌جمهوری ترومن دموکرات جست‌وجو کرد.برخلاف تصورات رایج که مدعی حمایت رئیس‌جمهور دموکرات آمریکا ترومن، از نهضت ملی شدن و ناسیونالیسم ایرانی است، اسناد و اطلاعات حکایت از آن دارد که آمریکایی‌های دموکرات هم به‌اندازه بریتانیایی‌ها با ملی شدن نفت ایران مخالف بوده‌اند. مروری بر تحولات پیش از کودتای ۲۸ مرداد و نحوه نقش‌آفرینی دولت ترومن در موضوع نفت ایران، ابهام موجود در این ادعا را تا حد مطلوبی برطرف می‌کند. امتناع ایران از اجرای قرار دادگاه لاهه، انگلیس را در بن‌بست قرار داد. فرستادن آورل هریمن به ایران توسط دولت آمریکا برای خروج از همین بن‌بست بود. هریمن که فرستاده شخصی ترومن محسوب می‌شد، به‌عنوان واسطه‌ای بی‌طرف بین بریتانیا و ایران به تهران آمد. دولت ایران از پیشنهاد اعزام هریمن برای مشاوره استقبال و سپاسگزاری کرد. در همین رابطه، مصدق در مجلس، ضمن نطقی اظهار کرد: «اینجانب تصمیم راسخ دارم با پشتیبانی ملت ایران و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و با تصویب مجلسین طبق موازین قانونی، بدون اندک انحرافی، به وظیفه خود با نهایت ثبات و استقامت عمل کنم». نتیجه این نطق این بود که وساطت هریمن در موضع دولت ایران تغییری نمی‌دهد. هریمن ۲۳ تیر ۱۳۳۰ شمسی وارد تهران شد، با مصدق مذاکره کرد، کمک‌های اصل چهارم را مطرح کرد و با یک هیات ۵ نفری ایرانی به مذاکره نشست. به هریمن تفهیم شد که اجرای ملی شدن در جهت کمونیسم نیست، بلکه چنانچه عملی نشود، به‌علت فقری که ۹۵ درصد مردم ایران دارند، اجتناب‌ناپذیر است. ۳۱ تیر هیات دولت و هیات مختلط مشترکاً جلسه‌ای تشکیل دادند و فرمولی به هریمن تسلیم کردند که امکان مذاکره با دولت انگلیس برمبنای آن باشد و هریمن با دریافت آن به‌اتفاق سفیر انگلیس به لندن رفت و انگلیس پذیرفت بر اساس آن هیاتی برای مذاکره به تهران بفرستد و اعلام کرد اصل ملی شدن را پذیرفته است. در همین رابطه، یکی از نویسندگان مدعی است چرچیل و ترومن ملی شدن را پذیرفته بودند اما «بیگانه‌هراسی» ایرانیان مانع توافق بر سر این مساله شد. با این‌حال جزئیات مذاکرات انجام شده میان ایران و دولت‌های انگلیس و آمریکا نشان از امر دیگری دارد. با توجه به مفاد مذاکرات، نه بریتانیا و نه آمریکا، تمایلی به عقب‌نشینی از موضوع دشوار ملی شدن نفت نداشتند؛ آنان بزرگ‌ترین مانع ملی شدن بودند و نه ایران. بنا بر روایت‌های موجود، قاطبه سیاستمداران آمریکایی دوران حکومت دموکرات‌ها در مخالفت با ملی شدن نفت اتفاق‌نظر داشتند. تورنبرگ، مشاور نفتی که توسط ایران به خدمت گرفته شده بود، به‌رغم مخالفت با موافقتنامه الحاقی، سرسختانه مخالف ملی شدن نفت بود. او در یادداشتی محرمانه به مصدق که به منابع بریتانیایی درز کرده بود، بر موضوع عدم توانایی ایران در پرداخت غرامت و فقدان دانش فنی برای اداره صنعت نفت پافشاری کرده و ریسک بالای پیوستن دیگر شرکت‌ها به بلوک ضد ملی شدن را یادآور شده بود.در همین رابطه، نخست‌وزیر وقت بریتانیا، کلمنت اتلی، در تماس با ترومن، به‌طور جدی استراتژی توجه لفظی به ملی شدن صنعت نفت را همزمان با افزودن شروط متعدد برای بی‌معنا کردن آن یادآور شد. او این سخنان را با زبان پیچیده دیپلماتیک بیان کرده بود: «ما ناچار به پذیرش اصل ملی شدن هستیم... همانند سیاست‌های دومینیون (متصرفات امپراتوری). همچنین هنگام مذاکره برای حصول توافق در چنین شرایطی، احتمالاً اصلاحات و تعدیل‌هایی مطرح می‌شود و موافقت نهایی در مقایسه با دومینیون در موقعیتی پایین‌تر قرار خواهد گرفت». او به ترومن هشدار داد: «نقض قراردادی با این ماهیت نه‌تنها قراردادهای خارجی مربوط به شرکت‌های بریتانیایی و آمریکایی برای توسعه منابع نفتی خاورمیانه، بلکه قراردادهای دیگر فرآورده‌ها در سایر کشورها را نیز جداً به مخاطره خواهد انداخت... اطمینان دارم می‌توانیم برای اعمال نفوذ بر این قضیه و هرگونه اقدام لازم، روی دولت ایالات‌متحده حساب کنیم». در همین راستا، دولت بریتانیا از سفارت خود در واشنگتن خواسته بود هم «در مورد پرونده شرکت نفت، تبلیغات به راه انداخته» و هم به آمریکایی‌ها القا کند «ناسیونالیسم افسارگسیخته و غیرمسؤول خطری بزرگ علیه قدرت‌های غربی خواهد بود...» به‌رغم مخالفت‌های آمریکا و انگلستان با ملی شدن صنعت نفت ایران، این نهضت به پیروزی رسید. دولت دموکرات آمریکا که منافع خود را در تداوم حکومت ملی مصدق نمی‌دید، از همان آغازین روزهای به ثمر رسیدن نهضت ملی شدن نفت تمام تلاش خود را برای ساقط کردن دولت ملی بسیج کرد. در همین رابطه، کرمیت روزولت که گفته می‌شد در جریان کودتا نقش مهمی داشته است، در مصاحبه‌ای می‌گوید: «کودتای ایران نخستین عملیات مخفی علیه یک دولت خارجی بود که به‌وسیله سیا در ماه‌های آخر حکومت ترومن تنظیم شد» به‌رغم وجود چنین تاریخچه تأسف‌باری از نوع کنشگری رهبران دموکرات دولت آمریکا در ماجرای ملی شدن نفت ایران، اعلام موضع خصمانه در برابر نوع سیاست‌ورزی آمریکایی‌ها (دموکرات یا جمهوری‌خواه) بی‌تردید از پشتوانه معرفتی کافی برخوردار است. در نوع نگاه به دموکرات‌های آمریکایی همواره با ۲ نگرش «بدبینانه» و «خوش‌بینانه» مواجه بوده‌ایم. برخی با عبرت‌گیری از تحولات ایران معاصر برآنند که در مواجهه با دولت آمریکا، فارغ از اینکه چه حزبی بر سر کار باشد، «نمی‌توان» و «نباید» خوش‌بین بود. آشفتگی‌های کنونی حاکم بر سپهر سیاست بین‌الملل، پیش از هر چیز، نشان از پایان حاکمیت خوش‌بینی افراطی آرمانگرایان جهان‌وطن‌انگار دارد. شواهد و قرائن نشان از آن دارد که تاریخ روابط بین‌الملل قرار است باز مدعاهای زشت و خشن رئالیسم را برای آیندگان مورد تأیید قرار دهد.

عضو هیات علمی دانشگاه تهران

منبع: برهان